



شب هفتم

پدر و مادرها، مربیان و هیئت داران عزیز

بزرگترهایی که این بسته رو باز می‌کنین، سلام!

این بسته با هدف علاقمند کردن بچه‌ها به فضای هیئت و زمینه‌سازی برای قصه‌گویی و فعالیت مناسب بچه‌ها در هیئت طراحی شده. برای استفاده بهتر از این بسته، به نکات تربیتی زیر توجه کنین:

- جعبه و محتویات اون از جنس مقاومی ساخته شده که هنگام بازی و فعالیت بچه‌ها، سالم بمونه و ماندگاری طولانی داشته باشه. پس در استفاده از اون بچه‌ها رو آزاد بگذارین.

- طراحی پرده‌ها قصه ماننده تا خود بچه‌ها بتونن داستان رو پیش بینی کنن؛ بنابراین پیش از تعریف قصه، بگذارین تصویرخوانی کنن.

- داستان‌های پرده‌ها، صرفاً به عنوان یک زمینه پیشنهادی قصه‌گویی و مربی یا قصه‌گوی محترم می‌تونه به اون پروبال بده و داستان را به صورت مشارکتی پیش ببره.

- این بسته با اولویت استفاده در هیئت‌های خانگی طراحی شده؛ پس بهترین استفاده از اون در جمع‌های کوچکه. برای هیئت‌های بزرگ، محدودیت‌های پرده و تعداد محتویات باید در نظر گرفته بشه.

- شعارها برای همراهی بچه‌ها و حفظ ریتم قصه‌گویی بسیار مؤثره؛ بنابراین می‌تونین از شعار «لیک یا حسین» به عنوان بیعت با امام حسین یا شعار «یا حسین شهید» در هم‌دردی و عزاداری برای امام حسین استفاده کنین.

مقدمه قصه‌گو

راز کتاب

بچه‌ها سلام!

این کتاب برای کسانی است که دوست دارند یار امام حسین باشند و برای ایشان یار پیدا کنند. شما هم دوست دارید یار امام باشید؟ پس بلند بگین: لبیک یا حسین.

این اسم رمز ورود به داستان‌های ماست. شما هم از این به بعد جزو یاران امام حسین حساب می‌شین. به یاری امام حسین خوش اومدین.

حضرت زینب - خواهر صبور و قوی

سلام بچه‌های نازنین! سلام فرشته‌های روی زمین! عزاداری‌ها تون قبول باشه. می‌بینم که اغلبتون لباس مشکی پوشیدین؛ اونم به خاطر شهادت امام حسین عزیزمون. عزیزای من قصه امروزمون یه قصه متفاوته. می‌پرسید چرا؟ بچه‌ها کسی که امشب می‌خوایم قصه‌شو براتون تعریف کنیم یه خانمه. یه خانم که خیلی صبرش زیاده و زود ناراحت و خسته نمی‌شه. زودی رمز ورود به داستان رو بگیم که داره دیر می‌شه: «لبیک یا حسین، لبیک یا حسین».

امروز می‌خوام درباره حضرت زینب براتون قصه بگم. کسی می‌دونه حضرت زینب چه نسبتی با امام حسین دارن؟ بله. آفرین. خواهرشون. یادتونه پدر و مادر امام حسین و حضرت زینب کیا بودن؟ وای بچه‌ها شما همیشه منو با جواباتون غافل‌گیر می‌کنین. باریکلا. حضرت علی و حضرت فاطمه پدر و مادر امام حسین و حضرت زینب بودن. امام حسین و حضرت زینب خواهر و برادرای جون جونی هم بودن.





اینقدررر هوای هم دیگه رو داشتن که نگو.

راستی شمام خواهر یا برادر دارین؟ با هم دیگه بازی می کنین یا دعوا؟ یه صلوات بفرستین تا بریم ببینیم وقتی این خواهر و برادر بزرگ می شن بازم با هم دوست هستن یا نه.

بله بچه ها گذشت و گذشت تا گفتیم که امام حسین بعد از دیدن نامه هایی که مردم کوفه براشون نوشته بودن، راه افتادن به سمت این شهر تا مردم رو از دست یزید نجات بدن؛ اما مگه حضرت زینب تنهاشون گذاشتن؟ نه. نه. حضرت زینب با دو تا پسرشون همراه امام حسین شدن. وقتی یه خواهر این قدررر برادرشو دوست داشته باشه، مگه می شه تو سختیا تنهاش بذاره. به نظر من که امکان نداره.

بچه ها شماها تا حالا تو مدرسه سر صف شعر خوندین؟ یا توی کلاستون برای بقیه قصه تعریف کردین؟ بگین ببینم چه احساسی داشتین؟

عزیزای من! یادتونه گفتیم بچه ها خیلی از کاراشون رو از بابا یا مامانشون یاد می گیرن؟ حضرت زینب هم خوب حرف زدن توی جمع رو از باباشون یاد گرفته بودن. یعنی مثلاً خجالت نمی کشیدن یا صداشون موقع حرف زدن نمی لرزید. حضرت زینب می رفتن و برای مردم سخنرانی می کردن. چیا می گفتن؟ به مردم می گفتن که باید با هم باشیم. باید در کنار هم باشیم تا بتونیم دشمنان رو شکست بدیم. اگه بشینیم تو خونه هامون و هیچ کاری نکنیم که نمی شه.

بالاخره روز عاشورا شد. همون روزی که دشمنان می خواستن با امام حسین و دوستانشون بجنگن و اونا رو شهید کنن تا نذارن به یزید آسیبی برسه. اون روز امام حسین رفتن پیش خواهرشون و گفتن: «خواهر خوبم! من امروز شهید می شم. ازت می خوام بعد از من مراقب بچه ها باشی و نذاری غصه بخورن.» حضرت زینب قول دادن که مثل همیشه به حرف برادرشون گوش کنن. راستی بچه ها یادتونه گفته بودیم روز عاشورا پسر امام حسین، یعنی حضرت سجاد خیلی خیلی مریض بودن.

اصلاً نداشتن که از جاشون بلند شن و شمشیر بگیرن دستشون. امام حسین یه خواهش دیگه هم از حضرت زینب کردن. اونم این بود که هیچ وقت اجازه نده پسرم بیاد و با دشمنان بجنگه؛ چون اگه اون شهید بشه دیگه بعد از من مسلمونا امام ندارن. حضرت زینب بازم گفتن چشم. این طوری دیگه خیال امام حسین هم از همه چی راحت شد و از خواهرشون برای آخرین بار خدا حافظی کردن.

بله بچه‌ها روز عاشورا امام حسین عزیزمون شهید شدن و حضرت زینب که عاشق داداششون بودن خیلییی غصه خوردن؛ ولی چون به برادرشون قول داده بودن که حواسشون به بچه‌ها باشه؛ روی قولشون موندن و باهاشون هم‌دلی کردن، دست کشیدن رو سرشون. بغلشون کردن و بهشون گفتن تا من پیش‌تون هستم نگران نباشید. خسته که نشدین؟ اونایی که خسته شدن یه «سلام بر زینب» بگن تا بریم بقیه قصه رو بشنویم: «سلام بر زینب».

بچه‌ها دشمنای امام حسین خیلی بدجنس بودن. اونا وقتی امام حسین و همه دوستانشونو شهید کردن، اومدن سراغ حضرت سجاد و می‌خواستن ایشون رو با وجود اینکه خیلی مریض و بی‌حال بودن رو هم شهید کنن؛ ولی حضرت زینب بهشون اجازه این کار رو ندادن. چرا؟ چون به امام حسین قول داده بودن که نذارن به پسرشون آسیبی برسه. دشمنانم که دیدن حضرت زینب مثل برادرشون شجاعه، دست از سر حضرت سجاد برداشتن.

طرفدارای یزید خیبت از اذیت کردن خانواده امام حسین دست بردار نبودن که نبودن. اونا خیمه‌های حضرت زینب و بچه‌ها رو آتیش زدن و دستاشونو با طناب به همدیگه بستن. بچه‌های کوچولو هی می‌خوردن زمین و گریه می‌کردن.





خیلیاشون موقع فرار از خیمه‌ها وقت نکرده بودن حتی کفش پوشن و همین طور پابرهنه داشتن روی زمینایی که پر از سنگ و خار بود، راه می‌رفتند. حضرت زینب هم مدام بچه‌ها رو دلدار می‌دادن و بهشون می‌گفتند که صبر کنید. تو اون هوای گرم که بچه‌ها شُرشر عرق می‌ریختن و تشنه هم بودن، دشمنان اونارو پیاده یا روی شتر بردن و بردن تا رسیدن به قصر یزید. یه صلوات بفرستید تا بریم ببینیم قراره چه اتفاقی توی قصر یزید بیفته.

بله گل‌های من! بالاخره بعد از سختیای خیلی زیاد حضرت زینب و بچه‌ها خسته و تشنه و گرسنه رسیدن به قصر یزید. دستاشون زخمی بود. پاهاشون خون اومده بود و دلشون برای کسی که شهید شده بودن حساسی تنگ شده بود؛ فک می‌کنین یزید چی کار کرد؟ از دیدن اون ناراحت شد؟ نه بابا. یزید خیلی بدجنس‌تر از این حرفا بود. یزید یه عالمه آدم رو دوروبر خودش توی قصر جمع کرده بود. اون خیال می‌کرد حضرت زینب از شهید شدن برادرشون و دوستای امام حسین خیلی ناراحتن و نمی‌تونن حرف بزندن؛ ولی حضرت زینب صبرشون زیاد بود و خیلی قوی‌تر و شجاع‌تر از اون بود که یزید فکر می‌کرد. حضرت زینب خیلی محکم و ایستادن جلوی یزید و بدون اینکه گریه کنن به یزید گفتن تو با این کاری که کردی باعث شدی دیگه خدا تو رو دوست نداشته باشه و برای همیشه دشمن خدا شدی.

دختر و پسرای عزیزم اینم از قصه حضرت زینب. تا حالا شده شما هم یه اتفاق خیلی بد براتون بیفته و بزیند زیر گریه؟ فکر کردین که به جای گریه چه کار بهتری می‌تونستین بکنین؟ مثلاً احساسات تون رو کنترل کنین و حرف تون رو بزیند؟ آفرین. اگه اون لحظه به کاری که حضرت زینب پیش یزید کردن فکر کنین، مطمئنم که می‌تونین. حالا همه با هم بگیم: یا حسین شهید یا حسین مظلوم.

آماده‌اید تا مثل هر شب سوار اسب بشیم و بریم کربلا زیارت امام حسین؟
پس بزن بریم. دستاتونو تندتند بزنین روی پاتون تا صدای پیتکو پیتکوی
اسباتون بلند شه. بیینم اسب کی تندتر میره؟ زود زود. داریم می‌رسیما. من
که از اینجا دارم رود فرات رو می‌بینم. شما هم می‌بینین؟ موافقین بریم کنار
رود و یه ذره آب بازی کنیم؟ وای وای منو خیس نکنین. ای بابا. از دست
شما. دیگه رسیدیم بچه‌ها. رو به قبله و ایستین و با هم بگین: سلام بر
حسین. سلام بر حسین

